



اگر وظیفه‌ات است، برو



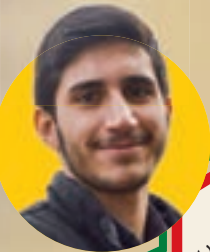
«شنیده بودم که در محل‌های
اصابت موشک، کمک‌های
فیزیکی و معنوی لازم است. به

پیشنهاد دوستانم آقای هنری، با مؤسسه امیر بیان قم که
مشغول خدمت در تهران بودند، ارتباط گرفتیم و دیدیم در زمینه‌های
مشخصی نیاز به کمک دارند؛ بنابراین همراه دوستانم در مدرسه تبلیغ و
تربیت تصمیم گرفتیم عازم تهران شویم؛ این‌ها را جواد توسلی، طلبه بیست و سه‌ساله
مدرسه علمیه حضرت مهدی (عج)، می‌گوید و ادامه می‌دهد: پدرم همان اول گفت اگر وظیفه‌ات است،
برو؛ همسر هم با اصل رفتن مشکلی نداشت، هرچند نگران بود ولی مانع نشد و آنجا هم که رفتیم،
مدام در تماس‌هایش روحیه می‌داد و دعای می‌کرد.
او درباره تصویر اشتباهی که از تهران داشت، توضیح می‌دهد: پیش از ورود به شهر، تصورم این بود که
ساختمان‌ها همه فروریخته و تهران به مخروبه و شهر ارواح تبدیل شده است ولی این طور نبود و حتی
در محل‌های اصابت چند روز پیش هم زندگی جریان داشت و مردم حضور داشتند.

دشمن به حامیان‌ش هم رحم نمی‌کند

آقا جواد و دوستانش معمولاً در محل‌های آسیب‌دیده از موج انفجار خدمت می‌کردند؛ اولین کار،
آرامش دادن به آسیب‌دیدگان بود که یا ترسیده بودند یا از وضعیت جنگ ناراحت بودند و گلابه داشتند
اما بیشترین نیازشان همدلی بود؛ به محض اینکه فقط چند لحظه شنیده می‌شدند، آرام می‌گرفتند
و ساعات یاروهای بعد خودشان به جمع جهادگران می‌پیوستند؛ «مواسات و همیاری، شاخصه بارز
مردمی بود که می‌دیدیم؛ به محض اینکه کارخانه خودشان تمام می‌شد، به جای استراحت و بی‌تفاوتی،
فوری می‌رفتند به کمک سایر خانه‌ها. ما هم با اینکه معمولاً بعد از آواربرداری و مراقبت معنوی، به
دیدار خانواده شهدا یا ایست و بازرسی می‌رفتیم و استراحت خیلی کمی داشتیم، احساس خستگی
نمی‌کردیم. دردناک‌ترین صحنه برایمان، دیدن افرادی بود که حامی دشمن بودند ولی دشمن به
آن‌ها هم رحم نکرده و خانه را بر سرشان خراب کرده بود. در مجموع باز زمین مانده در محل‌های
اصابت (از امور فیزیکی گرفته تا فرهنگی) زیاد است و اگر نیروهای جهادی به صورت
سازمان یافته و تخصصی حضور پیدا کنند، قطعاً مؤثر است.»

چه چیزی بهتر از اینکه انسان خرج خدا شود؟



محسن بیگی، از طلاب
مدرسه علمیه ثقلین مشهد، دیگر دهه
هشتادی جهادگر محله طبرسی شمالی است که در
هیئت روضه الزهرا (ع) با حجت الاسلام و المسلمین
هنری و گروهی که قصد خدمت در تهران داشت، آشنا شده و
همراهی‌شان کرده است؛ «برای کمک به هم وطنان و اینکه مطمئن شوم
به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام و عذاب و جدان نداشته باشم، همراه گروه شدم؛
تهران را کربلای امروز می‌دیدم و از همه خطرناک‌تر مطلع بودم ولی با خود
می‌گفتم چه چیزی بهتر از اینکه انسان خرج خدا شود؟ این سفر در واقع
محکمی برای ایمانم بود که بدانم فقط در وضعیت امن و آسایش، مؤمن
هستم یا در سختی و خطر هم اعتقادم را حفظ می‌کنم.»

او با اشاره به اینکه خانواده نه تنها مانعش نشدند، بلکه مشوقش هم بودند،
می‌گوید: ما طلبه‌ها قصدمان هر خدمتی بود به ویژه امور مربوط به طلبگی
ولی در کمال تعجب دیدیم مردم در امور معنوی از ما جلوترند! بیشتر مشغول
کارهای عمومی مثل نظافت و آواربرداری منازل بودیم. چند روز بعد هم
به بچه‌های کاشمر در حوزه ایست و بازرسی منطقه پیروزی ملحق شدیم
و گاهی هم در مراقبت از مکان‌های تجمع شبانه مردم همکاری داشتیم.

مردم با وجود انواع خطرهای پای کار بودند

این طلبه جهادگر در ادامه درباره تجربه ارتباطش با مردم می‌گوید: معمولاً
ارتباط ما با مردم از طریق کمک‌ها و خدماتمان صورت می‌گرفت که تشکر
می‌کردند و بعد، طوری ارتباط می‌گرفتند که گویا ما را می‌شناختند؛ به همین دلیل
اصلاً حس غریب بودن نداشتیم. حتی کسانی هم که خانه‌شان کامل خراب
شده بود، محله را ترک نمی‌کردند و زیر صدای پدافند، سایه انفجار و انواع
خطرهای زندگی در جریان بود. بنابراین ما تنها نبودیم و خود اهالی محله
هم هر جامی دیدند نیاز است به کمک می‌آمدند. وقتی می‌دیدند طلبه‌ها
در مشکلات کنارشان هستند، حس خوبی می‌گرفتند و ذهنیتشان تغییر
می‌کرد؛ کسانی که در حالت عادی شاید نگاهمان هم نمی‌کردند، حالا به
بهبان خدایان هم که شده، ارتباط می‌گرفتند و دنبال شنیده شدن بودند.

جلوه کم‌نظیر مقاومت و اتحاد مردم

بیگی همچنین از جلوه کم‌نظیر شجاعت، مقاومت و اتحاد مردم یاد می‌کند
و می‌گوید: مردم با هر ظاهر و تفکری صمیمانه کنار هم علیه دشمن متحد
بودند؛ به خوبی درک کرده بودند که باید مقابل دشمنی که امنیت و آرامشمان
را برهم زده، ایستاد و ترسی از هزینه دادن نداشتند؛ مهم نبود روی سرشان
پهپاد می‌بارد یا موشک یا...، باز خودگذشتگی و بسیج همگانی به دنبال
وظیفه‌شان در میدان بودند. ما هم بعد از چند روز به این نتیجه رسیدیم که
باتوجه به نیروهای جهادی بسیار، حضورمان ضرورت ندارد و بهتر است به
مشهد برگردیم و روایتگر مشاهدات واقعی مان در میدان باشیم. در دیا لوگ
برخی فیلم‌های سینمایی دفاع مقدس شنیده بودم که می‌گفتند گزارش‌ها
و کاغذ‌ها را کنار بگذار، برود در میدان مستقیم ببین چه خبر است؛ این سفر
برای ما همین کار را کرد و فهمیدیم آنچه در تلفن همراه می‌بینیم، همیشه
همه ماجرا نیست و حضور در موقعیت، منجر به شناخت بهتر و تصمیم و
عملکرد بهتر می‌شود. از طرفی این تجربه، الگویی شد برای اتفاقات مشابه
در مشهد و پیشگیری و ایجاد آمادگی.

مردم، دنبال روحیه گرفتن بودند



مجتبی معینی، کوچک‌ترین
عضو گروه جهادی اعزام شده به
تهران که از دانشجویان دانشگاه

آزاد مشهد و از شهروندان محله طبرسی شمالی است، تعریف
می‌کند: در مشهد با بچه‌های هیئت، در ایست و بازرسی‌ها یا حراست
تجمعات حضور داشتیم اما فکر کردیم باتوجه به نیروی زیادی که
اینجا هست، حضورمان در تهران مفیدتر باشد. درس و کلاس هم که تعطیل بود؛
وظیفه دیدیم که برویم. خانواده نه تنها مخالفتی نداشتند، بلکه در سفر بعدی حضور
پدرم نیز هست. سعی کردیم در گروهمان افراد با تخصص‌های مختلف فنی، تأسیساتی و رسانه
حضور داشته باشند.

این‌طور که این جهادگر نوزده‌ساله می‌گوید، بیشترین آسیب‌ها، گذشته از تخریب‌های مستقیم،
شکستن درها و پنجره‌ها در اثر موج انفجار بود؛ بنابراین او و یکی دو نفر از دوستانش بیشتر
به شیشه‌بری و در و پنجره‌سازی و لوله‌کشی مشغول شدند؛ از ساکنان شهرک نیز هر کدام که
سررشته‌ای داشتند به کمک می‌آمدند. خانم‌ها هم بیشتر در پذیرایی و تدارکات کمک می‌کردند؛
«هرکس فارغ از نوع عقیده و پوشش و... هر کاری می‌توانست، انجام می‌داد و تماشاچی نبود؛ مهم
نیود چه بلایی سرشان آمده است، بلکه دنبال این بودند باری از زمین بردارند؛ حتی غذایی را
که برایمان می‌پختند، با پیام‌های دلگرم‌کننده همراه می‌کردند که خستگی را از تنمان می‌برد.
این همبستگی و مشارکت بی‌دریغ برایم بسیار جالب و ارزشمند بود. نیاز مردم جنگ زده هم
مادی و هم معنوی بود، ولی حضور ما بیش از کمک‌های فنی و تأسیساتی، از نظر روحی برایشان
مفید بود؛ اینکه می‌دیدند با اینکه خانه و زندگی و ماشینشان همه بر باد رفته، یک عده طلبه
و دانشجو، داوطلبانه از صد ها کیلومتر دورتر برای کمک و همدردی آمده‌اند. اگر هم تا پیش
از آن اعصابشان خرد بود، حالا پای کار می‌آمدند و کوچک‌ترین ارتباط کلامی فوری به ارتباطی
صمیمانه بدل می‌شد.»

در این بین البته برخی گوشه‌کنایه‌ها هم شنیده می‌شد ولی جهادگران جوان نشنیده می‌گرفتند
و باتوجه به شرایط، درکشان می‌کردند و بدون کوچک‌ترین خدشه‌ای در نیت و روحیه‌شان به
خدمت ادامه می‌دادند؛ «یکی از لحظات سخت برایمان، شنیدن خبر انفجار و تلفاتش بود.
معمولاً نیروهای هلال احمر زودتر از ما می‌رسیدند و با صحنه‌های دل‌خراش مواجه می‌شدند
که من هنوز مبهوت صبر و تحملشان هستم ان شاء... در سفر بعدی، برنامه‌ای برای تقویت
روحیه‌شان داشته باشیم. می‌خواهیم با ترکیبی قوی‌تر و مؤثرتر دوباره برویم،
حتی شاید خانم‌ها برای کارهای فرهنگی همراهمان باشند.»

